نگاهی به فیلم سینمایی «مرد ایرلندی» تازه‌ترین اثر سینمایی مارتین اسکورسیزی

گنگستر، پلیس، آمریکا

میلاد جلیل‌زاده
روزنامه‌نگار

مارتین اسکورسیزی ۷۷ ساله، مهم‌ترین کارگردان زنده دنیاست که هنوز فیلم می‌سازد و از روزهای اوجش فاصله نگرفته است. «مرد ایرلندی»، آخرین فیلم اوست که مخاطبان عادی سینما برای فیلم‌بازها و کسانی که کارهای قبلی این فیلمساز را دیده‌اند، جذاب است. در مرد ایرلندی رگه‌هایی از فیلم‌های قبلی اسکورسیزی مثل «رفقای خوب»، «راننده تاکسی» و «گاو خشمگین» دیده می‌شود و روایت خونین این فیلمساز از یک دسته تبهکاری، آمیخته با طنزی تلخ با به‌عبارتی همان متلک‌شناسی مرکب از لحن‌های آمریکایی و ایتالیایی است.

این فیلم سه ساعت و نیمه نزدیک به ۱۵۰ میلیون دلار خرج برداشت که بیشتر آن به علت استفاده از یک سری فناوری‌های رایانه‌ای، برای جوان کردن هنرپیشه‌ها بوده است. این فیلم به‌جای پرده‌های سینما، یکسره روانه شبکه نتفلیکس شد و البته اکران محدودی هم داشت که تا همین لحظه ۶/۵ میلیون دلار فروش داشته است. اسکورسیزی در این فیلم همچنان رگه‌های مذهبی‌اش را در نمایشی که از «مکافات عمل» ارائه داده، نشان می‌دهد و تصویر باشکوهی که از سرباز آمریکایی در «راننده تاکسی» ساخته بود را توسط انتقاد شدیدی که از راننده کامیون «مرد ایرلندی» می‌کند، شکسته است. مارتین اسکورسیزی سرآمد فیلمسازان مکتب نیویورک است که با جریان قالب هالیوود تفاوت دارند. تاد فیلیپس که اخیراً فیلم «جوکر» را ساخته بود هم به مکتب نیویورک تعلق دارد. اسکورسیزی علاوه بر این، جزء فیلمسازانی است که در دهه ۷۰ به نئوهالیوودی‌ها یا «پسران بد هالیوود» معروف بودند. این فیلمسازان به‌رغم اینکه با سرگرمی در سینما مشکل اساسی نداشتند، اقدام به شکستن کلیشه‌های معهود هالیوود کردند. غیر از اسکورسیزی، فرانسیس فورد کاپولا، براین دی پالما، جورج لوکاس و استیون اسپیلبرگ، دیگر نئوهالیوودی‌های دهه ۷۰ میلادی بودند. اسکورسیزی در محلات گانگستری نیویورک به دنیا آمد و در جوانی به‌عنوان سرباز به جنگ ویتنام اعزام کردند که همین باعث محبوبیت شدید او شد. این وقایع و چند رابطه ناموفق با زن‌ها تا قبل از آخرین ازدواج اسکورسیزی، چیزهایی هستند که تاثیرشان را می‌شود در سینمای او دید.

همکاری با نتفلیکس از زبان اسکورسیزی

مارتین اسکورسیزی درمورد ساخت فیلم جدیدش گفته است: «هیچ استودیویی در هالیوود حاضر به تولید مرد ایرلندی نبود و هیچ کدام بودجه مورد نیاز برای ساخت آن تامین نمی‌کردند؛ چراکه پیش‌بینی سود بالایی را آن نداشتند. نتفلیکس پیشنهاد همکاری داد و قراردادی بین ما بسته شد؛ قراردادی که طبق آن فیلم برای چند هفته در چند سالن سینما به نمایش درمی‌آید و در کنار آن، پخش استریم هم از نتفلیکس آغاز می‌شود. یکی از مواردی که هنگام تولید فیلم با آن دست‌وپنجه نرم می‌کردیم، بخش‌های مربوط به جوان‌سازی بازیگرها بود. برای انجام چنین کاری نیاز به جلوه‌های ویژه وجود دارد و این موارد بسیار پرهزینه هستند. ولی درنهایت توانستیم با همکاری نتفلیکس به نتایج موردنظر برسیم که تجربه متفاوتی بود.»

چرا مرد ایرلندی سریال نشد

اسکورسیزی درابن‌باره گفته است: «شما می‌توانید بگویید این یک داستان طولانی است و آن را در یک سریال دوفصلی بسازید. من کسانی را دیدم که این موضوع را گفتند و جواب من قطعا نه بود و هرگز به آن فکر هم نکردم؛ چون این فیلم انباشتی از جزئیات است که جزئیات انباشته‌شده تا پایان ادامه دارد و این به‌آن معنی است که اگر تمایل دارید به جزئیات توجه کنید، باید از ابتدا تا انتها آن را دوباره تماشا کنید. یک سریال زمانی عالی و فوق‌العاده است که شما بتوانید شخصیت‌ها و خطوط داستانی آن را توسعه دهید و دنیای آن را دوباره خلق کنید. این برای مرد ایرلندی تصمیم درستی نبود.»

دفاع دنیرو از همبازی‌اش در مرد ایرلندی

موازی با موج فزاینده فمینیسم در سینمای آمریکا، انتقادی بر فیلم جدید اسکورسیزی وارد شد که چرابرجسته‌ترین شخصیت زن فیلم که نقش آن توسط بازیگر برنده اسکار یعنی آنا کوین ایفا شده، باید تنها ۶ کلمه در طول حضور ۱۰ دقیقه‌ای اش، دیالوگ داشته باشد؟ یا کوین در فیلم در نقش «پگی شیرن»، دختر شخصیت اصلی یعنی «فرانک شیرن» با بازی رابرت دنیرو را ایفا کرده است. این فرد در طول زندگی به پدرش مظنون بود و پدرش درواقع قاتلی بود که برای دارودسته‌ای خلافکار کار می‌کرد و از نظر اخلاقی فساد داشت. اما رابرت دنیرو از انتخاب اسکورسیزی و استیون زیلیان، نویسنده فیلمنامه دفاع کرده و می‌گوید: «این یک انتخاب درست بود که دیالوگ‌های این زن به حداقل برسد.» دنیرو گفت: «این زن شخصیتی قدرتمند بود و همین هم ارائه شده است. شاید در صحنه‌های مختلف ما تعامل زیادی بین او و پدرش نمی‌بینیم، اما این صحنه‌ها می‌خواهد همین را نشان دهد که رابطه او و پدرش در همین حد بوده است. او فوق‌العاده است و همین منعکس می‌شود.» خودپاکوین، بازیگر نیویورک‌زبان دیگر یک جایزه اسکار در کارنامه‌اش دارد، ماه پیش از نقشش دفاع کرده و تایید کرده بود که با انتخاب اسکورسیزی موافق بوده است.

|||

جمله‌ای که منتقد بوستون گلوب درباره مرد ایرلندی نوشت، حس وحال بسیاری از منتقدان آمریکایی درباره آخرین اثر اسکورسیزی را نمایندگی می‌کرد. بوستون گلوب نوشت: «این فیلم شاهکار، توسط مردی ساخته شده که همه سال‌های حضور خود را در سینما چون دانه‌های تسبیح مرور کرده است. طبیعتا ارجاع‌های معنایی اسکورسیزی در این فیلم به سینمای گانگستری آمریکا، فیلم‌هایی که خودش تعدادی از مهم‌ترین‌هایشان را ساخته است، در فیلم زیبایی شناختی از مرد ایرلندی بسیار موثر خواهد بود. در ادامه بخشی از نقدهای نوشته‌شده توسط منتقدان آمریکایی درباره آخرین فیلم اسکورسیزی آمده‌اند که اکثر آنها رویکردی مثبت و حتی ستایشگرانه دارند.

نیویورک تایمز/ ای. او. اسکات/ نمره متا: ۱۰۰

فیلم طولانی و تاریک است. طولانی همچون رمانی از فئودور داستایفسکی یا تئودور درایزر و تاریک همچون یک تابلوی نقاشی از رامبرانت. مرد ایرلندی نسبت به سایر آثاری که اسکورسیزی از زندگی خلافکارانه خلق کرده کمتر احساساتی و بیش از همه آنها تلخ و تند است.

حضور بسیاری از بازیگرانی که پیش‌تر در آثار اسکورسیزی ایفای نقش کرده‌اند در این اثر سینمایی حس خوشایندی ایجاد می‌کند. یکی از آنها چوبی است که در ۲۰ سال گذشته بسیار کم کار بوده؛ اوشمایل گذشته خود را که بازیگری اش با آن تعریف می‌شد از دست داده است و همه با رنقش را با چشم‌های غمگین و مراقب صورت دوست داشتنی اش حمل می‌کند. وقتی او و دنیرو با هم روی پرده ظاهر می‌شوند، به قدرت هنر ایمان پیدا می‌کنید.

کیان زندی
خبرنگار

«ما برای اسکار فیلم نمی‌سازیم!» جمله مارتین اسکورسیزی که از ابتدای فعالیت حرفه‌ای در سینما به آن پایبند بوده است. اسکورسیزی برآمدی است از خیابان‌های نیویورک و آرزوی کشیش شدن در یک کلیسا. تا کامی از ورود به فضای مذهبی، او را به دانشگاه فیلمسازی نیویورک می‌کشاند و دغدغه واقعی اسکورسیزی پس از آن نمود پیدا می‌کند. او می‌گوید: «تنها زمانی می‌توان فیلمساز موفقی شد که دغدغه‌ای برای بیان وجود داشته باشد و تا بیان نکردن آن، دچار عذاب باشید.» دغدغه اسکورسیزی هیچ گاه مذهب و دیدگاه‌های شخصی او در این باره نبوده است، بلکه او در تمدن آمریکایی- ایتالیایی زندگی کرده و بیان آنها به زبان تصویر برایش ساده‌تر است. اسکورسیزی پس از گذشت چندین دهه به فرمی ثابت در آثار خود دست یافت. پس از ساخت «خیابان‌های پایین شهر»، اوراد دنیایی تازه در سینما شد که تا پیش از آن هیچ گاه در پرده سینما چنین فضایی از گانگسترهای خیابانی دیده نشده بود. فضای سیاه دهه ۷۰ در فیلم‌های اسکورسیزی وجود ندارد، بلکه در زندگی او جریان داشته و همان است که درنهایت به تصویری متحرک مبدل می‌شود. اسکورسیزی پس از موفقیت «خیابان‌های پایین شهر»، دست به تجربه‌ای تازه در سینمای خود می‌زند. «آلیس دیگر اینجا زندگی نمی‌کند» وارد کارنامه سینمایی او می‌شود و شاید بعد از تجربه ناموفق این فیلم بود که نقش زن در فیلم‌های او کمرنگ شد؛ یعنی به‌صورتی که نقش زن در فیلم‌های اسکورسیزی هیچ گاه به گونه‌ای نیست که بتوان از آنها به‌عنوان یک شخصیت پرداخته شده یاد کرد. در موارات همین ویژگی باید دانست او با نقش زن در سینما هیچ گونه مشکلی ندارد، اما تا حد توان خود سعی می‌کند در جایگاه مناسب از زنان در قاب خود استفاده کند. یکی از زن‌هایی که او تا سال ۱۹۹۵ در فیلم‌های خود وارد می‌کرد، مادرش بود که همیشه به‌عنوان آشپز پروژه به پسر خود در روند فیلمسازی یاری می‌کرد. پس از فیلم سینمایی «پدرخوانده»، فرانسیس فورد کاپولا پیشنهاد استفاده از دنیرو را به اسکورسیزی می‌دهد و بعد از این آشنایی، همکاری این دو در هشت فیلم ادامه می‌یابد. شناخته شدن اسکورسیزی به دو منتقد در سال‌های فعالیت او بازمی گردد که با نقد مثبت بر «راننده تاکسی» او را به عرصه کارگردان‌های روز هالیوود وارد کرد. راجر ایبرت و جی کاگز از همان ابتدا با اسکورسیزی پیش رفتند و ایبرت از اسکورسیزی به‌عنوان برترین کارگردان تاریخ سینما یاد می‌کرد.

آنچه اسکورسیزی را هیچ گاه مغلوب خود نساخت، مساله روند مدروز فیلمسازی در هالیوود است. ایدئولوژی هایی مانند ضدیت با نژادپرستی یا فمنیسم، هیچ گاه جای خود را در سینمای او پیدا نمی‌کردند. اسکورسیزی حتی اگر با ساخت فیلم‌هایی مثل «عصر معصومیت»، باعث ضررهای مالی در کمپانی ها شد، اما همچنان راه خود را ادامه می‌داد و هرگاه به سمت سینمای گانگستری پیش می‌رفت، موفق‌تر می‌بود و در میان جاافتادگی زندگی گانگستری در سینمای او، ضعف در ساخت به‌شدت نمایان بود. پس از طلاق از زن دومش بود که راهی بیمارستان شد تا اینکه دنیرو پیشنهاد ساخت فیلم «گاو خشمگین» را به او داد و به این شکل اسکورسیزی بار دیگر پس از شکست فیلم «نیویورک نیویورک» نفسی تازه گرفت. او که از کودکی آرزوی کشیش شدن داشت، حالا در ۴۶ سالگی فیلمی را ساخت همچون «آخرین وسوسه مسیح» که مورد اعتراض کلیسا و برخی مسیحیان قرار گرفت.

قرن ۲۱ برای اسکورسیزی شروع دوره‌ای تازه محسوب می‌شد. دنیرو پیشنهاد بازی لئوناردو دی کاپریو را به او داد و سپس بازیگر ثابت فیلم‌های اسکورسیزی در قرن جدید، این بازیگر جوان بود. آغاز قرن جدید برای اسکورسیزی دوران خوبی را رقم زد. فیلم‌های ضعیفی همچون «دا» و «دسته‌های نیویورکی» و «هوانورد»، نتوانست اقبال منتقدان را برای اسکورسیزی همچون راننده تاکسی برساند؛ شکستی که این بار حتی ضعیف‌تر از فیلم‌های «رفقای خوب» و «کازینو» عمل کرد. راه نجات اسکورسیزی در این میان تنها ساخت فیلم «فرنکی» بود که توانست با آن اسکار را از دست رفقای قدیمی خود یعنی جرج لوکاس، استیون اسپیلبرگ و فرانسیس فورد کاپولا برباید. او در ساختراین همان سال برای تسخر مراسم اسکار اعلام می‌کند: «لطفا یک بار دیگر پاکت اسم را بررسی کنید.» این سخن اسکورسیزی به این دلیل بود که او چهار سری کاندیدای اسکار بهترین کارگردانی شده بود، اما فیلم‌های اسکورسیزی به‌دلیل دلارا نبودن مولفه‌های اسکاری و کاری که او مستقل از تمام موج سینما به انجام می‌رساند، نتوانسته بودند این جایزه را دریافت کنند. سال ۲۰۰۶ که هیچ فیلمی در راستای ایدئولوژی اسکار پیش نمی‌رفت، آکادمی پس از ۳۰ سال جوایز بخش اصلی را به فیلم اسکورسیزی داد تا در آینده، خیال خود را از منظر این فیلمساز راحت کرده باشد. اسکار فهرست بلندبالایی از بهترین فیلمسازان تاریخ را موزی خودش دارد که هیچ‌وقت از این رویداد جایزه نگرفته بودند و با این کار می‌خواست نام مارتین اسکورسیزی از لیست خارج شود. پس از آن بود که اسکورسیزی برای اولین بار در طول فعالیت خود به مدت چهار سال از سینما فاصله گرفت و مشغول ساخت چندین مستند و فیلم کوتاه بود. «جزیره شاتر» هم نتوانست بازگشت موفقی برای اسکورسیزی باشد. شاید اسکورسیزی پس از دریافت اسکار، دیگر خود را به فراموشی سپرد و نتوانست روایت دیگری را وارد دنیای سینمایی‌اش کند. او در سال ۲۰۱۲، «گرگ وال استریت» را ساخت؛ فیلمی که به گفته برخی منتقدان، داستانی دارد بی‌ربط علاقه‌مندی مخاطبان به زندگی افرادی که با بی‌کسی شروع می‌کنند و به رفاه می‌رسند. در این نقدها «گرگ وال استریت» را بیش از آنکه کنایه طنز بدانند، تحلیلی غیرمسئولانه از شکل‌گیری یک زندگی مرفهانه می‌دانستند. شاید بتوان گفت از این پس کارگردان ۷۵ ساله دیگر به‌دنبال ساخت فیلم‌هایی رفت که سالیان سال در تفکرش او را آزار می‌داد. «سکت»، اسکورسیزی با بودجه فراوان و فروش کم، نتوانست هیچ گونه آسیبی به اسکورسیزی برساند؛ چراکه دیگر او به خواسته خود دست یافته بود. در سال ۲۰۱۶ اسکورسیزی حتی عضو انجمن تهیه کنندگان هالیوود نیز شده بود و طبق گفته خودش تنها قصد داشت آن داستانی را بیان کند که به مدت ۳۰ سال آزارش داده بود. بلافاصله پس از اکران سکوت، اسکورسیزی بازی دیگر به سمت گذشته خود حرکت کرد. اویس از خوانش کتاب «شنیده‌ام خانه‌ها را رنگ می‌کنی»، اثر چارلز برنت، در سن ۷۵ سالگی تصمیم می‌گیرد دوباره خودش را در ژانر جنایی به اثبات برساند. اسکورسیزی برای جمع‌آوری تیم بازیگری اش بسیار تلاش کرد، طوری که مدت‌ها زمان صرف کرد تا جو بتی پاچینو را از بازنشستگی درآورد و او را به بازی در فیلم خود راضی کند. پس از آن برای اولین بار قصد داشت با آل پاچینو دست به همکاری بزند

وریتی/ اوون گلیبرمن/ نمره متا: ۱۰۰

مرد ایرلندی، مارتین اسکورسیزی یک حماسه، باشکوه گانگستری است که در رگ‌هایش جای خون، یخ جاری شده.

مرد ایرلندی همان فیلمی است که گمان می‌کنم بسیاری از ما می‌خواستیم از اسکورسیزی ببینیم: یک اثر تلخ، بی‌نظیر و خلاصه، نفس‌گیر. چشم‌اندازی از جهان زیرزمینی خلافکارها که در آن پژواک‌های فیلم‌های گانگستری قبلی کارگردان به گوش می‌رسد اما در عین حال ما را به نقطه‌ای جدید و جسورانه می‌برد.

هالیوود ریپورتر/ استیون دالتون/ نمره متا: ۸۰

اینکه چرا اسکورسیزی تصمیم گرفته این اثر سه‌ساعت و ۳۰ دقیقه‌ای را به یک سریال کوچک تبدیل نکند و آن را به‌عنوان یک فیلم سینمایی عرضه کند، کمی گیج کننده است. هرکس با انتظار دیدن آن نوع پویایی و برون‌ریزی خاص آثاری چون رفقای خوب و کازینو به دیدن مرد ایرلندی بیاید، احتمالا ناامید خواهد شد؛ اما این اثر سینمایی در بسیاری سطوح همچون تکه‌ای مجلل و باشکوه از سینماست که به زیبایی ساخته شده باشد.

ونیتی فیر/ ریچارد لاوسون

منتقد ونیتی فیر روی «دستگیری» در پرده آخر فیلم تاکید کرده و اذعان می‌کند: «اسکورسیزی کوچک‌بودن و تنهایی زندگی را تصویر می‌کند و زمان افسرده‌کننده رقت‌انگیز فیلم از برخی جهات درنهایت تمامی زمینه و محتوای ما را می‌فرساید.» لاوسون با توجه به بودجه عظیم ۱۶۰ میلیون دلاری فیلم می‌نویسد: «تصویربردار رودریگو پریتو همراه با طراح تولید باب شاو نتوانسته‌اند فیلم را با طراحی‌ای تجملاتی روی صحنه ببرند.»

اسکولیر/ کریس ناشاواتی

کریس ناشاواتی از اسکولیر، از اینکه اسکورسیزی ۷۶ ساله با آخرین کارش درزانر فیلم گانگستری اثبات کردهنوز توانایی دارد، به هیجان آمده است. اومی‌نویسد: «این فیلم با تصویر کردن ۵۰ سال طی ۲۰۹ دقیقه، چیزی کم از یک تاریخچه دانشنامه‌وار از جنایت آمریکایی در نیمه دوم قرن بیستم ندارد.» البته او به نقاط ضعف فیلم مانند این نکته که مازیگرهای نقش مکمل بدون ایجاد تاثیری می‌آیند و می‌روند، نیز اشاره می‌کند.

ادامه از صفحه ۱۲

نگاهی به زندگی هنری مارتین اسکورسیزی

فرار از مدهای فیلمسازی در هالیوود

نزد. فیلم‌های ضعیفی همچون «دا» و «دسته‌های نیویورکی» و «هوانورد»، نتوانست اقبال منتقدان را برای اسکورسیزی همچون راننده تاکسی برساند؛ شکستی که این بار حتی ضعیف‌تر از فیلم‌های «رفقای خوب» و «کازینو» عمل کرد. راه نجات اسکورسیزی در این میان تنها ساخت فیلم «فرنکی» بود که توانست با آن اسکار را از دست رفقای قدیمی خود یعنی جرج لوکاس، استیون اسپیلبرگ و فرانسیس فورد کاپولا برباید. او در ساختراین همان سال برای تسخر مراسم اسکار اعلام می‌کند: «لطفا یک بار دیگر پاکت اسم را بررسی کنید.» این سخن اسکورسیزی به این دلیل بود که او چهار سری کاندیدای اسکار بهترین کارگردانی شده بود، اما فیلم‌های اسکورسیزی به‌دلیل دارا نبودن مولفه‌های اسکاری و کاری که او مستقل از تمام موج سینما به انجام می‌رساند، نتوانسته بودند این جایزه را دریافت کنند. سال ۲۰۰۶ که هیچ فیلمی در راستای ایدئولوژی اسکار پیش نمی‌رفت، آکادمی پس از ۳۰ سال جوایز بخش اصلی را به فیلم اسکورسیزی داد تا در آینده، خیال خود را از منظر این فیلمساز راحت کرده باشد. اسکار فهرست بلندبالایی از بهترین فیلمسازان تاریخ را موزی خودش دارد که هیچ‌وقت از این رویداد جایزه نگرفته بودند و با این کار می‌خواست نام مارتین اسکورسیزی از لیست خارج شود. پس از آن بود که اسکورسیزی برای اولین بار در طول فعالیت خود به مدت چهار سال از سینما فاصله گرفت و مشغول ساخت چندین مستند و فیلم کوتاه بود. «جزیره شاتر» هم نتوانست بازگشت موفقی برای اسکورسیزی باشد. شاید اسکورسیزی پس از دریافت اسکار، دیگر خود را به فراموشی سپرد و نتوانست روایت دیگری را وارد دنیای سینمایی‌اش کند. او در سال ۲۰۱۲، «گرگ وال استریت» را ساخت؛ فیلمی که به گفته برخی منتقدان، داستانی دارد بی‌ربط علاقه‌مندی مخاطبان به زندگی افرادی که با بی‌کسی شروع می‌کنند و به رفاه می‌رسند. در این نقدها «گرگ وال استریت» را بیش از آنکه کنایه طنز بدانند، تحلیلی غیرمسئولانه از شکل‌گیری یک زندگی مرفهانه می‌دانستند. شاید بتوان گفت از این پس کارگردان ۷۵ ساله دیگر به‌دنبال ساخت فیلم‌هایی رفت که سالیان سال در تفکرش او را آزار می‌داد. «سکت»، اسکورسیزی با بودجه فراوان و فروش کم، نتوانست هیچ گونه آسیبی به اسکورسیزی برساند؛ چراکه دیگر او به خواسته خود دست یافته بود. در سال ۲۰۱۶ اسکورسیزی حتی عضو انجمن تهیه کنندگان هالیوود نیز شده بود و طبق گفته خودش تنها قصد داشت آن داستانی را بیان کند که به مدت ۳۰ سال آزارش داده بود. بلافاصله پس از اکران سکوت، اسکورسیزی بازی دیگر به سمت گذشته خود حرکت کرد. اویس از خواندن کتاب «شنیده‌ام خانه‌ها را رنگ می‌کنی»، اثر چارلز برنت، در سن ۷۵ سالگی تصمیم می‌گیرد دوباره خودش را در ژانر جنایی به اثبات برساند. اسکورسیزی برای جمع‌آوری تیم بازیگری اش بسیار تلاش کرد، طوری که مدت‌ها زمان صرف کرد تا جو بتی پاچینو را از بازنشستگی درآورد و او را به بازی در فیلم خود راضی کند. پس از آن برای اولین بار قصد داشت با آل پاچینو دست به همکاری بزند

و این‌بار در کنار دنیرو و هاروی کایتل یک تیم نوستالژیک برای خود ترتیب دهد. فیلمبرداری این پروژه از سپتامبر ۲۰۱۷ آغاز شد و به مدت ۶ ماه ادامه یافت. سپس اسکورسیزی اعلام کرد تدوین و تنظیم جلوه‌های ویژه قرار است یک سال به طول بینجامد. در سال ۲۰۱۶ یک سرمایه‌گذار مکزیکی، بودجه ۱۰۰ میلیون دلاری را برای ساخت این فیلم پیشنهاد داد و از آن طریق کمپانی پارامونت صاحب حقوق فیلم شد. اما پس از گذشت چند ماه پارامونت از تصمیم خود بازگشت و در ادامه نتفلیکس فیلم را با هزینه ۱۰۵ میلیون دلاری خریداری کرد و بودجه ۱۲۵ میلیون دلاری را نیز در اختیار فیلم قرار داد. اما در انتهای فیلمبرداری بودجه فیلم تا حد ۱۴۰ میلیون دلار افزایش پیدا کرد، چراکه هزینه جلوه‌های ویژه برای جوان کردن دنیرو و پشی به سایر هزینه‌ها اضافه شده بود. یک ماه پیش از اکران فیلم در جشنواره فیلم نیویورک بودجه خالص فیلم توسط نتفلیکس ۱۵۹ میلیون دلار اعلام شد، اما فیلم‌های اکران گسترده‌ای برای فیلم به انجام می‌رساند. درمقابل در طول فعالیت خود به مدت چهار سال از سینما فاصله گرفت و مشغول ساخت چندین مستند و فیلم کوتاه بود. «جزیره شاتر» هم نتوانست بازگشت موفقی برای اسکورسیزی باشد. شاید اسکورسیزی پس از دریافت اسکار، دیگر خود را به فراموشی سپرد و نتوانست روایت دیگری را وارد دنیای سینمایی‌اش کند. او در سال ۲۰۱۲، «گرگ وال استریت» را ساخت؛ فیلمی که به گفته برخی منتقدان، داستانی دارد بی‌ربط علاقه‌مندی مخاطبان به زندگی افرادی که با بی‌کسی شروع می‌کنند و به رفاه می‌رسند. در این نقدها «گرگ وال استریت» را بیش از آنکه کنایه طنز بدانند، تحلیلی غیرمسئولانه از شکل‌گیری یک زندگی مرفهانه می‌دانستند. شاید بتوان گفت از این پس کارگردان ۷۵ ساله دیگر به‌دنبال ساخت فیلم‌هایی رفت که سالیان سال در تفکرش او را آزار می‌داد. «سکت»، اسکورسیزی با بودجه فراوان و فروش کم، نتوانست هیچ گونه آسیبی به اسکورسیزی برساند؛ چراکه دیگر او به خواسته خود دست یافته بود. در سال ۲۰۱۶ اسکورسیزی حتی عضو انجمن تهیه کنندگان هالیوود نیز شده بود و طبق گفته خودش تنها قصد داشت آن داستانی را بیان کند که به مدت ۳۰ سال آزارش داده بود. بلافاصله پس از اکران سکوت، اسکورسیزی بازی دیگر به سمت گذشته خود حرکت کرد. اویس از خواندن کتاب «شنیده‌ام خانه‌ها را رنگ می‌کنی»، اثر چارلز برنت، در سن ۷۵ سالگی تصمیم می‌گیرد دوباره خودش را در ژانر جنایی به اثبات برساند. اسکورسیزی برای جمع‌آوری تیم بازیگری اش بسیار تلاش کرد، طوری که مدت‌ها زمان صرف کرد تا جو بتی پاچینو را از بازنشستگی درآورد و او را به بازی در فیلم خود راضی کند. پس از آن برای اولین بار قصد داشت با آل پاچینو دست به همکاری بزند

مهران زارعیان
خبرنگار

می‌شود پیش‌بینی کرد مرد ایرلندی بین بعضی از سینماددوستان ایرانی چندان محبوب نشود. از زمان نامعمول سه ساعت‌ونیمی‌اش گرفته تا اهمیت تاریخی فیلم در جامعه آمریکایی، همه نشانه‌هایی هستند که از آنها می‌شود فهمید ستایش‌های غریب و سراسری منتقدان غربی نسبت به این فیلم، درون‌فرهنگی است.

اگر «گرگ وال استریت» هم با ماهیابی مشابه توانست محبوب شود، به‌خاطر هنجارشکنی و اغراق‌های بسیار خارج از چارچوب ژانرش بود که به آن ادویه اضافه می‌کرد و باعث می‌شد که خوش‌مزه بشود؛ وگرنه ژانر گانگستری و وسترن، بومی آمریکا و بعضا ایتالیاست. همان طور که عناصر سبکی سینمای مسعود کیمیایی بومی ماست. گواه سخنم این است که وسترن و گانگستری را فقط آنها ساخته‌اند. اگر یک فیلم چینی یا ایرانی بخواهد وسترن باشد، خنده‌دار می‌شود. البته تلفیق‌های ژانری با کمک گرفتن از بعضی نوآوری‌های این ژانرها در سینمای کشورهای مختلف رواج داشته که موضوع صحبت ما نیست.

دلیل دیگری هم که بر بومی بودن ژانر گانگستری حکایت می‌کند، تحت تاثیر زمان بودن آن است. همان طور که وسترن فقط می‌تواند قرن نوزدهم یا ابتدای قرن بیستم میلادی را نشان دهد، گانگستری هم باید سراغ دوران استیلای خانواده‌های مافیایی ایتالیایی پس از جنگ جهانی دوم برود. بیراه نیست که امروزه سینمای گانگستری جایگاه چندانی ندارد و اگر هر از گاهی یک نفر پیدا شود و بسازد، دهه ۵۰ تا ۸۰ میلادی را برای زمان رخ دادن قصه‌اش انتخاب می‌کند، مثل حقه‌بازی آمریکایی و اخیرا مرد ایرلندی.

مارتین اسکورسیزی هم احتمالا به همین دلیل در قرن جدید، مسیر فیلمسازی‌اش را کمی تغییر داد و فیلم‌های متنوع‌تری به کارنامه‌اش اضافه کرد. از جمله نشانه‌های تغییر در کارنامه او نیز استفاده مداوم از لئوناردو دی کاپریو در فیلم‌های اخیرش بود که مرزی روشن بین سینمای قرن گذشته و قرن جدیدش رسم می‌کند.

مرد ایرلندی اما حکم نوستالژی بازی را برای اسکورسیزی دارد. فیلمی که با هزینه بسیار بیش از ۱۵۰ میلیون دلار ساخته شده و عمده این هزینه را خرج جلوه‌های ویژه و برای جوان کردن چهره ستارگان افول کرده هالیوود خرج کرده‌اند. از همین اصرار اسکورسیزی بر استفاده از آل پاچینو، رابرت دنیرو و جوپشی که ۱۰ سالی است با سینما خداحافظی کرده بود، می‌توان دریافت که هدف او بیش از هر چیز، رقم زدن دوباره خاطرات قدیمی بوده است.

سه‌ساعت‌ونیمی بودن زمان فیلم نیز با توجه به اینکه بسیاری از داستانک‌ها و موقعیت‌های فیلم در عرض پیرنگ کلی قرار می‌گیرند یا حالت تکراری دارند، نشان می‌دهد اسکورسیزی می‌خواسته تمام حرستش از گذشت زمان و نوستالژی سال‌های قبل را در یک فیلم جبران کند.

بنابراین، طولانی بودن زمان فیلم برای کسی خوشایند خواهد بود که از لحظه به لحظه داستانک‌های مافیایی، توطئه‌چینی‌ها، آدمکشی‌ها و جرایم یقه‌سفیدی در این ژانر لذت ببرد. وگرنه این داستان‌ها این مختصات، کاملا ظرفیت کوتاه‌تر بودن را داشت.

برای تحقق آرزوی اسکورسیزی، نتفلیکس نیز ناجی شد و ریسک تخصیص بودجه کلان فیلم را به جان خرید و دست فیلمساز پیشکسوت ما را برای ارائه تمام خواسته‌هایش باز گذاشت. نتفلیکس اخیرا تبدیل به حیاط خلوت بسیاری از فیلمسازانی شده که از دخالت‌ها و سختگیری‌های کمپانی‌های بزرگ هالیوود، پا به شبکه نمایش خانگی یا دنیای سریال‌ها گذاشته‌اند. مرد ایرلندی یکی از فیلم‌های نمونه‌ای اسکورسیزی است که اغلب مولفه‌های قدیمی سینمای او را به همراه دارد.

در زمینه لحن، همانند «رفقای خوب» و «کازینو» که فیلم‌هایی سرخوشانه هستند، اسکورسیزی از شوخی‌ها و لحظات کمیک بهره فراوان گرفته که فیلم‌های او را در ژانر گانگستری مرسوم (مثلا پدرخوانده) متمایز می‌کند. آدم‌های یک فیلم گانگستری از اسکورسیزی، معمولا کاریکاتوری از خشونت و خونسردی و خانواده‌داری و رفاقت هستند. در مرد ایرلندی همچنان این مولفه‌ها پرملات است.

شخصیت اصلی که فرانک شیرن نام دارد، با انگیزه حمایت از خانواده و دخترانش وارد دنیای خلافکاران می‌شود. در یک سکانس تاثیرگذار فیلم، فرانک که متوجه ناراحتی دخترش است، به همراه او به مغازه‌ای که دختر آن تنبیه شده می‌رود و صاحب مغازه را حسابی کتک می‌زند. الگویی که اسکورسیزی در رفقای خوب نیز تجربه کرده بود و وجوه شخصیتی آدم‌هایش را حاکستری‌تر می‌کند.

تعلقات مذهبی اسکورسیزی هم‌طور که قبل‌تر در فیلم «سکت» و «آخرین وسوسه مسیح» خودش را نشان داده بود، در مرد ایرلندی همچنان پررنگ است. فرانک در انتهای فیلم، سرشار از پشیمانی و ندامت نسبت به گناه‌های سراسر زندگی‌اش است و کشیش برای او مراسم مسیحی طلب بخشش و اعتراف به گناه را انجام می‌دهد. چندین جا از فیلم به کلیسا ارجاع داده می‌شود و تا حدی یادآور سکانس‌های کلیسایی پدرخوانده نیز هست.

مرد ایرلندی برگ برنده‌ای دارد که اتفاقا یکی از بازی سازگانش دارد. مثلث آل پاچینو، رابرت دنیرو و جو پشی که حضورشان در یک فیلم گانگستری، خبری افسانه‌ای برای طرفداران سینما بود و خوشبختانه افول هر سه در سال‌های اخیر، با این فیلم جبران شد و بازی آنها بزرگ‌ترین جذابیت فیلم است.

آل پاچینو یک بازی بیرونی و پرخاشگرانه ارائه داده که یادآور تونی مونتانا در «صورت زخمی» است. شخصیت جیمی هوفا که او اجرایش کرده، یک سیاستمدار جنجالی است که البته کمی ساده‌لوح نیز به‌حساب می‌آید.

رابرت دنیرو سعی کرده چهره‌ای بسیار ملموس و سمپات از یک گانگستر به نمایش بگذارد که چالش زیادی را به‌خاطر سنین متغیر شخصیتش، تجربه کرده است.

جوپشی هم از گانگسترهای کله‌گنده آشنایی‌زدایی می‌کند. برخلاف بازی مارلون براندو در پدرخوانده که رئیس مافیا با فردی عبوس، جدی و خشن نشان می‌داد، جوپشی شمایلی مهربان و پدر مانند دارد و بسیار خونسرد و آرام است.

یک مایه جدید که در مرد ایرلندی هست ولی در آثار اسکورسیزی و حتی گانگستری‌های دیگران کمتر دیده‌ایم را می‌شود تاکید بر گذر عمر دانست.

نیم‌ساعت انتهایی مرد ایرلندی که بسیار ستایش‌شده نیز بوده است، سرانجام گانگسترها و تبهکاران فیلم را نشان می‌دهد. اکثر آنها دچار مکافات جنایت شده‌اند و گویی از فرط پشیمانی جان می‌دهند.

کمپانی به صورتی پررنگ در این فصل از فیلم برجسته می‌شود و تاکید بر افتادن فرانک بر زمین با دندان نداشتن راسل از همین جنس است. مکافات جنایت در این فصل ماهیتی مذهبی هم دارد و با توجه به ارجاع به کشیش و کلیسا، مفهوم توبه و کیفر در مسیحیت را می‌سازد.

فرانک در انتهای فیلم تنها می‌شود. حتی دخترانش را هم نمی‌تواند ببیند یا با آنها حرف بزند. استیصال او در هنگام خرید تابوت برای خودش به این موضوع به‌صورت موثر می‌پردازد.

اوست و عکس‌های جوانی که برایش التیام‌بخش هستند. آنجا که پرستارش با دیدن عکس جیمز هوفا می‌گوید او را نمی‌شناسد، بر تنهایی و سرخوردگی فرانک دلالت می‌کند.

مرد ایرلندی یکی از آثار شاخص گانگستری در سال‌های اخیر است که هرچند برای مخاطب ایرانی احتمالا جذابیت کمتری دارد، اما نشان‌دهنده حدیث نفس سال‌ها فیلمسازی مارتین اسکورسیزی است.

رفقای خوب!